



وصیت رسول خدا(ص) در شب وفات



امام صادق (ع) از پدرانش... از امیرالمومنین علی ع خبر داد که رسول الله (ص) در شب وفاتش به امام علی (ع) فرمود:

”ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور. رسول الله (ص) وصیتش را به امام علی (ع) املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود: یا علی بعد از من دوازده امام است و بعد از آن ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش (ح م د) مستحفظ از آل محمد واگذارنماید. آن ها دوازده امام هستند و پس از آن ها دوازده مهدی خواهند بود، پس(هر گاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی) را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می نماید. او سه نام دارد. نامی مانند نام من ونام پدرم وآن عبد الله واحمد واسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است"

(ترجمه کتاب غیبت شیخ طوسی : ص ۳۰۰ ح ۱۱۱)

نسب سید احمد الحسن(ع)

سید احمدالحسن فرزند سید اسماعیل فرزند سید صالح فرزند سید حسین فرزند سید سلمان فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام می‌باشد. سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام می باشد که برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله ص بشارت تولد ایشان را دادند. و فرستاده ای از سوی حضرت عیسی (ع) و حضرت ایلیا (ع) برای مسیحیان و یهودیان می باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام در سال ۱۹۹۹ میلادی در نجف اشرف پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی علیه السلام همچون دعوت رسول الله (ص) به همه جهان انتشار یافت.

ایشان برای اثبات حقانیت خود به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند:

این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱) نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله ص را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است و ۲) علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده اند و با آن همه علمای ادیان را به تحجی فرا خوانده و ۳) پرچم البیعه‌الله(دعوت به حاکمیت خدا)

سردبیر

«گوساله پرستی»

معنی این فرموده خداوند چیست: (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَيَّ يَا بَارِئَكُمْ فَاغْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَاقْبَلُوهَا عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ).

(موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید! پس توبه کنید ؛ و به سوی خالق خود باز گردید! و خود را (یکدیگر را) به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است» سپس خداوند توبه شما را پذیرفت؛ زیرا که او توبه پذیر و رحیم است). (بقره ۵۴)

در واقع موسی (ع) از قوم خود کشتن نفسهای اماره و عقیده فاسدی که نفس‌هایشان را به سوی آن سوق پیدا کرده بود را طلب کرد، البته این طلب علاوه بر قتل اجسامشان بود.

و هر مسلمانی باید از قصه سامری و گوساله مطلع شده و از آن پند بگیرد، که سامری در این امر و در حال حاضر همان عالم بی عمل است، عالم گمراهی که دین خدا را تحریف می کند، و گوساله او هم عقیده فاسد و گمراهی است که علماء سوء و بی عمل آن را در بین مردم منتشر می کنند.

و بر هر مسلمانی واجب است که قبل از هر کس خویش را مورد حساب و کتاب قرار دهد که مبادا در روز قیامت از پیروان سامری یا عالم بی عمل گمراه مبعوث شود، و مبادا در روز قیامت جزو کسانی که گوساله را می پرستند شمرده شود.

از حذیفه به نقل از پیامبر ص آمده است که فرمود: (و شما از هر لحاظ شبیه ترین امتهای به بنی اسرائیل هستید، طوری که دقیقاً راهی را که آنها می پیمایند خواهید پیمود، پا به پا و سایه به سایه ی آنها حرکت خواهید کرد، جز اینکه نمی داثم که آیا گوساله راخواهید

پرستید یا خیر)؟.(طرایف ، سید بن طاووس ص ۳۸۰)

سزاوار است که مسلمانان به درگاه خدای خود توبه کرده و نفسهای خود را در راه خدا به قتل برسانند، و با جان و مال خویش در راه اعتلای کلمه الله جهاد کنند، نه اینکه گوساله را پرستش کرده و از سامریان، علمای بی عمل گمراه پیروی کنند، کسانی که شریعت خدای تبارک و تعالی را تحریف کرده و نعمت خدا را با کفر پاسخ دهند کسانی که هر کدامشان دوست دارد که هزار پیل زندگی کند، آنهاپای که خداوند درباره آنها می فرماید: (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا). (کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نکردند)(جمعه ۵)

یعنی قرآن را، چرا که آنها قرآن را جمل نکردهند قرآنی که در آن آمده است:(قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُوتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ).(ال عمران ۲۶) بگو: (بآرالها! مالک حکومتها تویی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری).

یعنی اینکه حاکم را خداوند تعیین می کند نه مردم(كَيْفَ الْحَمَارُ يَحْمِلُ أَوْفَارًا بَشًى مِثْلَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ). (مانند درازگوشی (خران) هستند که کتابهایی حمل می کنند، (آن را بر دوش می کشد اما چیزی از آن نمی‌فهمد)

گروهی که آیات خدا را انکار کردند مثال بدی دارند، و خداوند قوم

ستمگر را هدایت نمی‌کند.)(جمعه ۵)

علمای بی عمل آیات خداوند را دروغ می پندارند و قرآن را تعطیل می کنند و قبول ندارند که حاکم را خداوند تعیین می کند نه مردم، و با متنی قرآنی و فرقانی و محکم که اختلافی در آن نیست بر انتخابات باطل اعتراض نمی کنند و در واقع آنها با اقرارشان به انتخابات با آنان که حق امیر المؤمنین ع را غصب کرده اند موافقت.

و خلاف وعده توصیف کند؟ خداوند منزّه و بزرگتر از آن است.

در اینجا شاید این اشکال به ذهن خطور کند که وعده پیامبر به تمسک به وصیت خودشان می‌باشد نه هر متنی که به عنوان وصیت به پیامبر نسبت می‌دهند؟

در پاسخ به این اشکال درک چند نکته ضروری است:

۱- رسول‌الله (ص) برترین خلق می‌باشد و نزدیکترین حکمت به حکمت الهی را داراست لذا او خود می‌داند که دادن صفت بازدارنده از گمراهی به نوشتاری که اسامی اوصیا را در خود دارد، آن هم نوشتاری که تا قرن‌ها بعد یعنی آخرالزمان از آن به عنوان مدرک استفاده می‌گردد، چنین خطری را متوجه حق طلبان می‌کند که توسط یک نوشتار دروغین، به گمراهی کشیده شوند لذا پیامبر با اعطای این صفت عاصم من الضلال در حقیقت هم عدم امکان انتساب یک نوشته دروغین را غیرممکن اعلام می‌کند و هم عدم ادعای نامی از این اوصیا مکتوب توسط مدعی دروغین.

۲- با توجه به روایات متعدد مبنی بر استفاده صاحب الامر (ع) در آخرالزمان از وصیت پیامبر (ص) به عنوان مدرک حقانیت خود، در حالی‌که موارد زیر بر این وصیت سایه افکنده‌اند:

الف. گذشت قرن‌ها فاصله که سبب عدم یقین به صحت یک گفتار می‌شود.

ب. وجود حکومت‌های دشمن اهل‌بیت (ع) همچون بنی‌امیه و بنی‌عباس بعد از پیامبر که توانایی دخل و تصرف در احادیث و تحریف آنها را داشتند.

ج. عدم حضور اکثریت صحابه نزد پیامبر هنگام بیان نوشتار عاصم من الضلال و در نتیجه بیان حداقلی و ضعیف این نوشتار در طول تاریخ که شاهد هستیم این نوشتار در زمان امام صادق (ع) نقل شده است و فقط به صورت روایت واحد بعد از آن زمان نیز نقل گردیده است.

این عوامل سبب تضعیف یقین به یک نوشتار وصیت در آخرالزمان که قائم (ع) به آن استناد می‌کند می‌باشد لذا بایستی با همه‌ی این تهدیدها، امکان انتساب یک نوشتار دروغین به پیامبر غیرممکن باشد تا پیامبر صفت بازدارنده از گمراهی را به آن عطا کند.

۳- همان‌گونه که خداوند در آیات (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ) (الحاقه: ۴۴) (اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود) (ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) (الحاقه: ۴۶) (سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم).

عدم بیان نص دروغ را تضمین می‌کند لذا در آخرالزمان نیز این آیه به قوت خویش باقی است و امکان انتساب و بیان نص را به دروغ، غیرممکن اعلام می‌کند.

با بیان این دلایل، به این نتیجه خواهیم رسید که امکان انتساب نوشتاری شامل نام اوصیا بعد پیامبر، به دروغ در هیچ زمانی به پیامبر به عنوان وصیت رسول‌الله (ص) وجود ندارد و نوشتار بیان کننده نام اوصیا پیامبر حتی اگر در هیچ کتاب و منبع گذشته و قدیمی ذکر نشده باشد باز قابل یقین است که همان نوشتار بازدارنده از گمراهی رسول‌الله (ص) است که حق‌طلبان را به شناخت حجت زمان و هدایت حقیقی رهنمون می‌سازد. لذا در اصل نیاز به هیچ‌گونه تواتر یا بررسی سند و رجال آن نداشته و وجود این موارد فضلی است بر مومنین.

ادامه دارد...

بر ما بسته بود او را به شدت می‌گرفتیم و رگ گردنش را قطع می‌کردیم. کافی جلد ۱ صفحه ۳۷۳.

این روایت تاکید می‌کند که پیامبر نمی‌تواند بیانی (نعوذ بالله) دروغین داشته باشد و در آن نام وصی یا حجت الهی بعد از خود را به دروغ بیان کرده باشد و یا روایات قبلی متوجه شدیم که این بیان پیامبر همان مکتوبی است که صفت بازدارنده از گمراهی را کسب نموده است و همچنین امکان دروغ بستن امامان (ع) به پیامبر (ص)، در بیان و معرفی وصی بعد از خود نمی‌باشد و نیز امکان انتساب وصیتی به پیامبر در آخرالزمان به دروغ امکان‌پذیر نیست. و رسول خدا آن را معصوم از گمراهی توصیف کرد و هرگز و از محال است نوشتاری دروغین را بجای نوشتار حقیقی قرار دهند و همچنین آن را فردی باطل ادعا کند، و هر کس بگوید ممکن است این موارد اتفاق بیفتد خداوند سبحان را متهم به عجز از حفظ وصیت می‌کند در حالی‌که آن را به معصوم از گمراهی برای کسی که بدان تمسک کند توصیف کرده‌است یا خداوند را متهم به دروغگویی کرده زیرا که او وصیت را تا ابد به معصوم از گمراهی توصیف کرده بلکه آن‌چنان نیست یا خداوند را متهم به چهل می‌کند زیرا آن را طوری وصف نموده که هر جاهلی بر آن تطابق پیدا می‌کند و حاشا خداوند سبحان از این اوصاف و خداوند منزّه و بزرگتر از آن است که جاهلان چنین می‌پندارند.

پس قطعاً باید عالم قادر صادق حکیم مطلق سبحانه و تعالی آن نص را حفظ کند- همان که آن را به معصوم از گمراهی برای کسی که بدان تمسک کند توصیف کرده‌است- در غیر این صورت جاهل و عاجز یا دروغگو یا مخدع یا اغوا کننده برای کسانی که بدان تمسک کنند می‌باشد و محال است خداوند متعال جاهل و عاجز باشد زیرا که عالم و قادر مطلق است و غیر ممکن است از حق سبحانه و تعالی دروغ صادر شود زیرا خداوند متعال صادق و حکیم است و ممکن نیست او را به کذب توصیف کرد لذا در غیر این صورت امکان رجوع به کلام خدا در چیزی ممکن نیست و به تحقیق در دین تناقض به وجود می‌آید.

و نص خلیفه خدا در زمین بر کسی که بعد از او است با وجود توصیف معصوم از گمراهی برای متمسکین به آن -وصیت الهی- باید محفوظ از خداوند سبحان باشد تا اینکه دروغگویان باطل نتوانند از آن سوءاستفاده کنند در غیر این صورت کذب و فریب مکلفین به تبعیت از باطل است و این امر از عالم صادق قادر حکیم مطلق سبحانه و تعالی صادر نمی‌گردد.

رسول‌الله (ص) در حقیقت بیان داشتند اگر تا روز قیامت از نوشته‌ای که نام اوصیا خود را در آن معرفی کردم تبعیت کنید هیچ‌گاه گمراه نمی‌شوید، تضمین نمودند که:

۱- هیچ‌گاه امکان انتساب نوشته دروغین به پیامبر وجود ندارد.

۲- هیچ‌گاه امکان ادعای «من مصداق یکی از این نام‌های مذکور در این نوشته می‌باشم» نیز وجود ندارد.

و اگر انسانی عالم به غیب و از این قبیل امور باشد و به تو وعده تمسک و هدایت بدهد و تو با تمسک به آن گمراه شوی پس او ضامن چه چیزی می‌باشد؟ او از اساس یا جاهل یا دروغگو یا عاجز از تضمین است و یا خلاف وعده عمل کند، آیا ممکن است از کسی که ایمان به خدا دارد خداوند را به چهل و دروغ و عجز

قسمت دوم:

وجه اول: انتساب وصیت به پیامبر (ص)

در این وجه، انتساب وصیتی به رسول‌الله (ص) مورد بررسی است چون این وصیت شامل نام افرادی به عنوان خلیفه‌الله هست لذا هم پیامبر که بیان کننده اول وصیت است و هم امامان که مدعی هستند بر اساس وصیت پیامبر، حجت بعدی را انتخاب و معرفی نمودند و هم قائم (ع) که خودش را در آخرالزمان با استناد به وصیتی که به رسول‌الله (ص) منسوب می‌کند، هیچ‌کدام نمی‌توانند (نعوذ بالله) به دروغ این کار را انجام دهند.

خداوند در مورد حفظ نص الهی می‌فرماید:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ) (الحاقه: ۴۴) (و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود).

(لَا خَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ) (الحاقه: ۴۵) (دست راستش را سخت می‌گرفتیم).

(ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) (الحاقه: ۴۶) (سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم).

و مطلق دروغ بستن بر خداوند وجود دارد و نمی‌بینیم که خداوند آن را منع کند و ضرورتی برای منع و هلاک مستقیم این دروغ‌گویان وجود ندارد بلکه خداوند مهلتی داده و تا به حال می‌دهد و این در دعوت‌های باطل در طول تاریخ دیده می‌شود مانند دعوت مسیلمه کذاب، و اکیدا مراد در آیه مطلق دروغ‌گویی بر خدا نیست بلکه مراد از پاره‌ای از دروغ بر خدا بستن به ادعای قول الهی که حجت با آن بر مردم استوار می‌شود، است و در نزد آن حتما خداوند دخالت کرده و از قول الهی دفاع می‌کند چیزی که حجت با آن ثابت و آن همان نص الهی است که خلیفه خدا به وسیله آن تشخیص داده می‌شود و موصوف به معصوم از گمراهی است چرا که عدم دخالت خداوند سبحان در آن مخالف حکمت است، و مثال این قول الهی . نص وصیت عیسی (ع) در رسول خدا محمد (ص) است و وصیت رسول خدا به امامان و مهدیین صلوات خدا بر آنها است و آیه در بیان دروغ بستن محال است و در آخر این وصیت محفوظ و غیر از صاحبش آن را ادعا نمی‌کند، و نص الهی باید خداوند آن را حفظ کند تا اینکه به صاحبش برسد، پس این نص الهی محفوظ از هر گونه تداخل که بر آن تاثیر بگذارد حال چه در مرحله نقل آن به خلیفه‌ای که به آن می‌رسد یا در مرحله – یا مراحل – وصول به خلیفه‌ای که آن را ادعا کند.

محمد بن فضیل از امام کاظم (ع) درباره‌ی آیهی (يَرْثُوهَ وَ يُطِغِفُوهُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ) (الصف: ۸) سؤال کرد، فرمود: یعنی می‌خواهند ولایت امیرالمومنین (ع) را با دپهان‌هایشان خاموش کنند، پرسیدم: (وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ) (ادامه‌ی آیه) فرمود: یعنی خدا امامت را به اتمام می‌رساند ... پرسیدم: (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ) (الحاقه: ۴۰) فرمود: یعنی جبرائیل (ع) از خداوند درباره‌ی ولایت می‌گوید. پرسیدم: (وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمَنُونَ) (الحاقه: ۴۱) فرمود: یعنی گفتند محمد دروغ بر خدا می‌بندد و خداوند چنین دستوری درباره‌ی جانشینی علی (ع) نداده است. پس خداوند به این سبب قرآنی فرستاد و فرمود: همانا ولایت علی (ع) (تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْغَالِبِينَ) (الحاقه: ۴۳) (تنزیلی از ناحیه‌ی پروردگار جهانیان است) (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ) (الحاقه: ۴۴) یعنی اگر محمد چنین سخنانی

در واقع موضوع وجود نص و تأکید از سوی انبیاء گذشته، یکی از ارکان شناخت فرستادگان الهی می‌باشد. یوحنا ۷: ۱۹-۲۰(عیسی گفت:) آیا موسی، تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شما نیست که به تورات عمل کند. از برای چه می‌خواهید مرا به قتل رسانید؟» آنگاه همه درجواب گفتند: «تو دیو داری!...» آری! هنگامی که جوابی در کار نباشد تهمت‌ها بسوی فرستاده خداوند سرازیر می‌شود. و این حقیقتی تلخ است که در هر زمانی اتفاق افتاده و منحصر به یک زمان خاص نمی‌باشد. لازم به یادآوری است که عالمان یهودی به نام فریسیان به دقت احکام شریعت را اجرا می‌کردند اما منیت آنها اجازه نمی‌داد به آیاتی ایمان آورند که در حقانیت عیسی مسیح بود، از این رو به برخی ایمان آورده و به برخی دیگر در دل کافر بودند! و این همان نفاق است.



و به نشست و چشمان همه اهل کنیسه بر وی دوخته می‌بود). و همچنین آیه زیر شاهدهی بر اهمیت نص در بین حواریون می‌باشد: یوحنا ۱: ۴۵ فیلیپس تتنائیل را یافته، بدو گفت: «آن کسی را که موسی در تورات و انبیا مذکور داشته‌اند، یافته‌ایم که عیسی پسر یوسف ناصری است.» همچنین یحیی به کتاب اشعیا احتجاج نمود: یوحنا ۱: ۲۳[یحیی] گفت: «من صدای ندا کننده‌ای در بیابانم که راه خداوند را راست کنبد، چنانکه اشعیا نبی گفت». در واقع یحیی با این سخنش به آیه‌ای از عهد قدیم که در ارتباط با خویش بود احتجاج می‌کرد:

اشعیا ۴۰: ۳ صدای ندا کننده‌ای در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید. از نمونه فرمان‌های الهی برای انجام وصیت و بشارت به آمدن رسولان بعدی در کتاب مقدس بدین شرح است: فرمان الهی به موسی نبی برای انجام وصیت و تعیین یوشع بن نون به عنوان وصی: تثنیه ۳۱: ۱۴ خداوند به موسی گفت: «اینک ایام مردن تو نزدیک است؛ یوشع را طلب نما و در خیمهٔ اجتماع حاضر شوید تا او را وصیت نمایم.» پس موسی و یوشع رفته، در خیمهٔ اجتماع حاضر شدند.

فرمان الهی به ایلیای نبی برای تعیین الیشع بن شافاط به عنوان نبی ۱ پادشاهان ۱۹: ۱۶ و ییهو این نِمُشی را به پادشاهی اسرائیل مسح نما، و اَلِیشع بن شافاط را که از اَبَل مَحْوَله است، مسح کن تا به جای تو نبی بشود. بشارت سموئیل نبی به داود نبی و لزوم تبعیت از سخن سموئیل نبی: اول تواریخ ۱۱: ۱-۳ و تمامی اسرائیل نزد داود در خَبْرُون جمع شده، گفتند: «اینک ما استخوان‌ها و گوشت تو می‌باشیم! و قبل از این نیز هنگامی که شاؤل پادشاه می‌بود، تو اسرائیل را بیرون می‌بردی و درون می‌آوردی؛ و یَهُوه خدایت تو را گفت که: تو قوم من اسرائیل را شبانی خواهی نمود و تو بر قوم من اسرائیل پیشوا خواهی شد! و جمیع مشایخ اسرائیل نزد پادشاه به خَبْرُون آمدند و داود با ایشان به حضور خداوند در خَبْرُون عهد بست، و داود را برحسب کلامی که خداوند به واسطهٔ سموئیل گفته بود به پادشاهی اسرائیل مسح نمودند. باتوجه به آیات بالا می‌توان به اهمیت وصیت در کتاب مقدس پی برد. در واقع «وصیت» راهی است به جهت شناخت فرستادگان خداوند.

کتاب مقدس چه قانونی را برای شناخت حجت‌های الهی معرفی می‌نماید؟

فرستادگان الهی در هر زمان به یک قانون ثابت و همیشگی برای اثبات حقانیت خود احتجاج می‌کردند. این قانون در هر فرستاده‌ای که از سوی خداوند است، وجود دارد و آن عبارت است از: اول: احتجاج به نصوص و مکتوبات فرستادگان گذشته. دوم: داشتن علم و حکمت، به گونه‌ای که سائرین از آوردن چنین حکمتی عاجز باشند.

سوم: دعوت به حاکمیت خداوند و اقرار به آن.

و این سه، قوانینی هستند که مسیر شناخت فرستاده خداوند را هموار می‌نمایند و کمک می‌کنند تا مدعیان راستین را از مدعیان دروغین تشخیص دهیم. در ادامه با ذکر مثال از کتاب مقدس، این قوانین را اثبات خواهیم نمود. یکی از این قوانین ثابت «وصیت» است. فرستادگان الهی برای اثبات حقانیت خویش از طریق نصوص و مکتوبات فرستادگان پیش از خود، بر مردم زمان خویش دلیل می‌آوردند؛ و مردم نیز به واسطه نصوصی که در کتب انبیاء وجود داشت به حقانیت ایشان پی می‌بردند.

به آیه زیر توجه کنید:

یوحنا ۵: ۴۵ [عیسی گفت:] زیرا اگر موسی را تصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق می‌کردید چون که او درباره من نوشته است.

عیسی مسیح یهودیان را به وجود نصی که در تورات و در رابطه با حقانیت وی آمده است یادآور می‌سازد. او به دلیل اهمیت این قانون، این سخن را بر زبان آورد. هم‌چنین نمونه‌ای دیگر از احتجاج عیسی را مشاهده نمایید:

لوقا ۴: ۱۶ – ۱۹: (۱۶) و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و بحسب دستور خود در روز سَبَت به کنیسه درآمد، برای تلاوت برخاست. ۱۷ آنگاه صحیفه اشعیا نبی را بدو دادند و چون کتاب را گشود، موضعی را یافت که مکتوب است. ۱۸ «روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته‌دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم، ۱۹ و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.» ۲۰ پس کتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد

شبهه اول:

توجیهات مذکور برای وقایع رزیه الخمیس

رسول‌الله (ص) قصدی برای نوشتن چیزی از چیزها نداشت، و فقط می‌خواست با کلامش آنها را امتحان کند نه چیز دیگری؟ واضح است که حدیث مصیبت روز پنج‌شنبه حدیث صحیحی است و سعی نمی‌کنند آن را انکار کنند، و اما تلاش کردند عذری برای کار عمر بیاورند از جمله اظهارات:

قطعا ایشان (ص) هنگامی که دستور داد دوات و سفیدی آماده کنند، قصدی برای نوشتن چیزی از چیزها نداشت و فقط با کلامش می‌خواست آنها را امتحان کند نه چیز دیگری، پس خدا عمر را هدایت کرد نه کسی دیگری از صحابه را. آنها از آوردن دوات و سفیدی امتناع کردند. باید آن ممانعت را موافق پروردگار تعالی شمرد و از کرامات می‌باشد.

و پاسخ آن:

همانا کلام ایشان صلوات و درود خدا بر او: «بعد از آن گمراه نمی‌شوید» و با پاسخ عمر برای این کار، از آن اعراض کردند، پس آن را برای شما معنی می‌کنیم. اگر دوات و سفیدی بیاورید برای شما کتابی می‌نویسم که بعد از آن گمراه نمی‌شوید، و احادیث مثل این حدیث مخفی نیست که نمی‌تواند صرفا برای امتحان باشد و قطعا این نوعی کذب آشکار است، که باید کلام انبیا را از آن پاک کرد به خصوص در این موقعیت. براساس حرف شما ترک حاضر کردن دوات و سفیدی تا حاضر کردن آن دو، اولویت دارد. همان‌طور که این واقعه‌ی در حال احتضار پیامبر (ص)، حدیث صحیح است، پس آن هنگام وقت امتحان نمی‌باشد، و وقت هشدار و انداز است، و وصیت به تمام معنا مهم است و نصیحت تام برای امت است و (شخص) محتضر از بیهوده‌گویی و خندیدن به دور است، مشغول به نفس و امور مهمی است به خصوص اگر پیامبر باشد و هنگامی که در سلامتی بود در تمام مدت زندگی‌اش تلاش نمی‌کند آنها را امتحان کند پس چگونه هنگام احتضار سعی می‌کند، بنابر کلامش که صلوات‌الله علیه و آله و سلم، (آنها) نزد او بسیار سر و صدا و بیهوده‌گویی و اختلاف کردند: برخیزید، ظاهرا از آنها ناراضی است و حتی اگر افراد منع کنند، درستکار باشند ممانعت‌شان را درست نشان بدهند، و خوشنودی‌شان را آشکار کنند و هرکس این حدیث را مرور کند به خصوص سخن آنها: رسول خدا هدیان می‌گوید، قطعا آنها می‌دانستند امری را می‌خواهد که آنها از آن خوششان نمی‌آید، پس این کلمه را می‌آورند، و نزد ایشان بسیار سر و صدا و اشتباه و اختلاف داشتند هم‌چنان که پنهان نیست، و گریه ابن عباس بعد از این اتفاق، و سند آن رزیه دلیلی بر بطلان کلام آنهاست.

رسول‌الله (ص) اصحابش را به مشورت امر کرد؟

همانا این امر، امری راسخ و واجب نیست حتی برگشتش جایز نمی‌شود. و مراجعه کننده به آن گناهکار می‌شود. بلکه امر مشورتی بود و رسول‌الله اصحاب را در بعضی امور به آن ارجاع می‌داد. و غیر از عمر که مشورت را از طرف خودش می‌داند که در درک مصالح موفق به امر درستی شد و او دارای الهام از طرف خداوند متعال شد. و از روی محبت خواست که امر بر پیامبر آسان شود به خاطر سختی و خستگی که به سبب املا کردن نوشته در حال بیماری و بدحالی بر ایشان عارض می‌شود. در این شرایط او دید که حاضر نکردن دوات و کاغذ سفید اولویت دارد. و چه بسا او ترسید که پیامبر اموری را بنویسد که مردم از انجامش ناتوان باشند، و به سبب آن مستحق عذاب شوند برای اینکه آن نوشته‌ای است که راهی برای اجتهاد کردن در مورد آن وجود ندارد. و شاید او از منافقین ترسید که در صحت و درستی نوشته‌ای که در حال بیماری انجام شده اشکال وارد کنند و همین نوشته عاملی برای فتنه شود پس گفت: کتاب خداوند برای ما کافی است. در فرموده‌اش که گفت: (چیزی را در کتاب فرو نگذاشتیم) و فرموده‌اش: (امروز دینتان را برای شما کامل کردم). گویا او از گمراه نشدن امت در حالی که خداوند، دین را برایشان کامل کرد و نعمت را بر آنها تمام کرد، امنیت خاطر دارد.

پاسخش:

همانا از گفته‌ی رسول‌الله (ص) که فرمود: لاتضلوا «گمراه نمی‌شوید»، این استفاده می‌شود که امری محکم و واجب است برای اینکه بدون شک، تلاش در چیزی که امنیت از گمراهی را واجب می‌کند به اندازه‌ی توان بر فرد واجب است و عدم رضایت رسول‌الله (ص) از ایشان زمانی که امرش را برعهده نگرفتند و به آنها گفت: برخیزید. دلیلی دیگر بر آن است که این نوشته امری واجب بوده است و نه مشورتی. یعنی این دلیلی است علیه آنان که امری از واجبات را ترک کردند.

اما گفته‌ی آنها که می‌گویند: (عمر موفق به کاری صحیح در درک مصلحت‌ها شد و او دارای الهامی از خداوند متعال است) پس این گفته یعنی این درک از مصلحت، جایگاهی برای او ساخته است که چنین جایگاهی را ما برای او سراغ نداریم. یعنی او در این واقعه به درکی از مصلحت از طرف خودش و نه از طرف رسول‌الله (ص) رسیده است و این لازمه‌ی آن است که در چنین شرایطی به او الهامی بشود که او از راستگوی امین صلی الله علیه وآله و سلم که به او وحی می‌شود، راستگوتر باشد.

اما این گفته‌ی آنها: (به اینکه عمر خواست که از روی محبت به رسول‌الله کار برای ایشان آسان شود و سختی و خستگی ناشی از املا نوشته در حال بیماری به ایشان نرسد) پس این خلاف حقیقت است برای اینکه راحت و آسایش قلب پیامبر و خنکی دلش و روشنی چشمش و امنیت خاطرش برای امتش از گمراهی، در نوشتن این وصیت است. بنابراین امری اطاعت شده و خواسته‌ای مقدس بود که با وجود شریفشان این دو امر برای ایشان بود. و زمانی که رسول‌الله (ص) –پدرم و مادرم به فدایش باد– خواست که دوات و سفیدی حاضر شود و به آن امر نمودند برای هیچ احدی جایز نیست که دستورش را رد کند یا با خواسته‌اش مخالفت کند به خاطر این فرموده‌ی خداوند متعال: (برای هیچ زن و یا مرد مؤمنی زمانی که خداوند و رسولش انجام کاری را اراده کنند، اختیاری از امرشان نیست و کسی که خداوند و رسولش را نافرمانی کند پس او در گمراهی عمیق و روشنی افتاده است) برای این که مخالفت آنها با دستور رسول‌الله (ص) در آن امر مهم و بزرگ و بیهوده‌کاری ایشان و سر و صدای آنها و اختلافشان در

نزد رسول‌الله، بر پیامبر سنگین‌تر و سخت‌تر است از املا آن کتابی که امتش را از گمراهی حفظ می‌کند و کسی که بر رسول‌الله

از سختی املا آن کتاب دلسوز است چگونه با ایشان برخورد و مخالفت می‌کند و با این حرفش که، او هزian می‌گوید، بر ایشان حمله می‌کند؟!!

عمر دید که حاضر نکردن دوات و کاغذ شایسته‌تر است؟؟

و گفتند: عمر دید که عدم حاضر کردن دوات و کاغذ شایسته‌تر است.

جوابش:

این از غریب‌ترین غریب‌هاست. و عجیب‌ترین عجیب‌ها، و چگونه عدم حاضرکردن دوات و کاغذ شایسته‌تر است در حالی که رسول‌الله (ص) امر به حاضر کردن اینها داده است؟ و آیا عمر می‌بیند که رسول‌الله (ص) به چیزی امر کرده در حالی که ترک آن امر شایسته‌تر است؟

عمر ترسید که پیامبر اموری را بنویسد که مردم از انجامش ناتوان باشند؟

– غریب‌تر و عجیب‌تر این گفته‌ی آنهاست: چنانچه او ترسید که پیامبر اموری را بنویسد که مردم از انجامش ناتوان باشند پس به سبب ترک آن مستحق عذاب شوند.

جوابش:

چگونه از این امر می‌ترسد در حالی که پیامبر فرمود: بعد از آن گمراه نمی‌شوید؟ آیا آنها عمر را به دیدن عواقب امور آگاه‌تر و محتاط‌تر از پیامبر و مهربان‌تر و دلسوزتر از پیامبر بر امتش می‌بینند؟؟ هرگز.

عمر از اینکه منافقین در این کتاب عیب‌جویی کنند ترسید؟؟

– گفتند: شاید عمر از اینکه منافقین در درستی کتاب عیب‌جویی کنند ترسید برای اینکه او در حالت بیماری بود پس دلیلی برای فتنه می‌شد.

جوابش:

این (گمراه شدن) با وجود این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که می‌فرماید: «گمراه نمی‌شوید»، محال است، زیرا این نص است بر اینکه این کتاب، دلیلی برای امنیت امت از گمراهی است، پس چگونه ممکن است به وسیله‌ی اشکال گرفتن منافقان، سببی برای فتنه و اختلاف شود؟ و هنگامی که از منافقین ترسان بود که در درستی این کتاب عیب‌جویی کنند، پس چرا برای ایشان بذر عیب‌جویی را کاشت در آنجا که با پیامبر (ص) مخالفت کرد و ایشان (ص) را از آن منع کرد و گفت هدیان گویی است. و اما صحبت‌شان در تفسیر گفته‌ی عمر که گفت: کتاب خدا ما را کافی است، (این است) که خداوند متعال فرمود: * (ما فرطنا شی فی هذا الكتاب) (چیزی را در کتاب فرو گذار نکردیم)* و دیگر آنکه خدایی که از هر گوینده‌ای عزیزتر است، فرمود: * (اليوم اکملت لکم دینکم) (امروز برای شما دینتان را کامل کردم)* پس اشتباه است، برای اینکه این دو آیه، بیانگر امنیت از گمراهی نیستند، و هدایت را برای مردم ضمانت نمی‌کنند، پس چگونه ممکن است، با اعتماد بر این دو آیه، بیانگر امنیت از (وصیت) کوتاهی کرده باشد؟ و اگر وجود قرآن عزیز (به تنهایی)، موجب امنیت از گمراهی بود، در این امت، گمراهی و تفرقه‌ای که امید نمی‌رفت، واقع نمی‌شد.



در این تقيه و استفاده از روش تربیتی در نگارش کتاب، سیداحمد الحسن (ع) که درصدد متوجه ساختن امت به سرگردانی و علل آن و راه برون‌رفت از آن می‌باشد با روشی بسیار ظریف از طرح انحراف رجوع به مجتهد واجدالشرايط که خود از علل وقوع سرگردانی است با یک جمله کوتاه گذشته و نگذاشتند اعتقادی که در حال حاضر بسیار رایج در امت اسلام می‌باشد، در این مرحله از هدایت و روشنگری امت به چالش کشیده شود و خواننده را از هدف اصلی کتاب که همانا بیان سرگردانی است دور نماید.

سید احمدالحسن (ع) در جمله‌ای فرمود در صورت عدم وجود نایب خاص در زمان غیبت باید به فقیه جامع الشرايط رجوع کرد. و با این شرط در حقیقت رجوع به فقیه جامع الشرايط را باطل اعلام نمود ولی به طریقی که ذهن خوانندگان را فعلا درگیر نکرده تا تربیت تدریجی محقق شود و در کتاب‌ها و نوشته‌های دیگر این انحراف به نوبه خود بیان و دلایل آن مطرح گردد.

و اما بررسی روایتی مهم، که فقه‌ای این عصر، برای اثبات خود و تقلید و ریاست‌های باطلشان به آن استناد می‌کنند. «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلَعَلَّوْا أَنْ يُقْلَبُوهُ.»

به راستی حقیقت این روایت و حفظ کردن هوای نفس چیست؟ آیا امر به تقلید از مراجع شده‌ایم؟! پاسخ سیداحمدالحسن (ع) را در این کتاب مطالعه کنید.

***و در انتهای این کتاب راه‌کارهای حقیقی خروج از سرگردانی هزارساله‌ی امت محمد (ص) را توضیح می‌دهند:

از اهتمام به «تماز» اول وقت و توصیه به «دعا» در هر شرایطی، و واجب بودن «امر به معروف و نهی از منکر» برای هر فردی و از هر قشر جامعه‌ای می‌گوید از اهمیت «خمس و زکات» و رابطه‌ی «روزه» با فقر می‌گوید.

از «صبر» و تحمل سختی‌های معیشت؛

و «تقیه» که از مهم‌ترین عبادات هست؛ و«بسیاری از مؤمنین در تقيه زیاده‌روی و اندکی از مؤمنان در آن کوتاهی می‌کنند»و از جهاد در راه خدا با طاغوتیان و مراحل آن سخن به میان آمده است.

و در انتها:

*** «طی طریق در مسیر خروج از سرگردانی آسان نیست ولی عاقبتی نیکو دارد.»

این موارد گوشه‌ای از مباحث مهم کتاب سرگردانی است.

عزیزان را به مطالعه و تفکر در این کتاب مهم و کاربردی ارجاع می‌دهیم...



بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على محمد و آل محمد الاثمة والمهديين و سلم تسليمًا كثيرا کتاب «التيه او الطريق الى الله» يا همان «سرگردانی» اولین کتاب از تألیفات سید احمدالحسن (ع)، وصی و فرستاده‌ی امام مهدی (ع) می‌باشد.

این کتاب قبل از اعلام رسالت ایشان؛ به جهانیان به عنوان سفیر امام مهدی (ع) با رعایت تقيه نگاشته شده است. بعد از این همه انتظار، یمانی موعود آمد و در اولین کتاب خود با جهانیان سخن می‌گوید. نوشته‌هایی که انسان را علاقه‌مند به مطالعه‌ی چندباره‌ی کتاب، می‌کند. پس از گذشت قرن‌ها، اولین طلوع مکتوبی که امت را همزمان به ثقلین -قرآن و عترت- رهنمون می‌سازد.

او در حالی سطرها را می‌نگارد که امت را در سرگردانی خطرناکی می‌بیند و این زمانی است که از اسلام فقط نامی باقی مانده و از قرآن فقط کتابی.

او برایمان می‌گوید:

«این نوشته‌ها مقدار کمی اشاره به حال و مقدار زیادی اشاره به آینده دارد.» پس به فکر رقم زدن بهترین آینده‌ای که مورد رضایت خدا و اهل بیت (ع) هست، باشیم.

ما همان قومی هستیم که رسول الله (ص) فرمودند:«قسم به آنکه جانم در دست اوست دنباله‌روی سنت‌های پیش از خود خواهید بود. قدم به قدم بدون هیچ انحرافی از راه و روش آنها جدا نمی‌شوید، و سنت‌های بنی‌اسرائیل نیز از شما جدا نمی‌شود...»

و اما اینکه بنی‌اسرائیل که بود و چه سنت‌هایی داشت؟ و به چه امتحاناتی مبتلا شدن، پاسخ به همه‌ی اینها را از زبان سلاله‌ی پاک رسول الله (ص)، در این کتاب می‌خوانیم.

وصی رسول‌الله (ص)، که نگران امت پیامبرست؛ و می‌خواهد امت را از سرگردانی‌ای هم‌چون سرگردانی طولانی مدت بنی‌اسرائیل نجات دهد...

در این کتاب:

*** از ایمان و توکل بزرگ‌مردی سخن گفته شده است که زمین و زمان و آب دریا در برابر سیل عظیم ایمان او، خود را تسلیم می‌کند.

*** از سرگردانی چهل‌ساله‌ی قومی سخن به میان آمده است که منتظر منجی زمان خود بودند و بسیار سختی‌ها برای این انتظار کشیدند ولی وقتی منجی آمد از او تبعیت نکردند و ۴۰سال در صحرا سرگردان شدند...

و اما امت محمد (ص) هزار و اندی سال است که سرگردان است. و چه ظلم‌ها که به مردم و مومنین نشده است... و حال منجی و منتقم آمده است. او حقیقت هر چیزی را به ما نشان می‌دهد. سخنان پاک و طاهر او هم‌چون پدرانش اهل بیت (ع) روح انسان را ملکوتی می‌نماید: «هر فرد مسلمان باید به قلب خویش و آنچه در آن است رجوع کند؛ آیا از ترس خدا آکنده است یا از ترس طاغوت؟! این دو همزمان درقلب مؤمن جمع نمی‌شود» ایشان (ع) از حقیقت چهره‌ی منفور طاغوت‌های زمان و مصادیقش می‌گوید. به راستی تا به حال این‌طور فکر کرده‌ایم؟ به قلب خودمان رجوع کنیم.

او به سؤالات مهمی که سال‌ها تمام اذهان حق‌طلبان مسلمان را به خود مشغول کرده به زیبایی پاسخ می‌دهد.

رابطه‌ی اسلام با سیاست و حکومت چگونه است؟

و او می‌گوید: «آیا معقول است که خداوند مسلمانان را پس از رحلت پیامبر (ص) به حال خود واگذارد بدون آنکه امام معصومی برایشان تعیین کند؟»

***او از انکارها و تأویل کردن معجزات و پشت کردن‌های امت آخرالزمان به امامشان می‌گوید.

«تا جایی‌که امت آخرالزمان فرو رفتن لشکر سقیانی (که عذاب خداوند بر دشمنان است) را یک حادثه‌ی طبیعی تأویل می‌کنند!!»

*** از آزار و اذیت‌هایی که اوصیای پیامبر (ص) نهایت آزار و اذیت‌ها را تحمل کردند و شیعیانشان به قتل رسیدند و طاغوت‌ها با این امت همان کاری را کردند که فرعون با بنی‌اسرائیل می‌کرد...

سید احمدالحسن (ع) با تمام حق آمده است لکن حق را به تدریج به امت می‌گوید تا اثرگذار باشد ایشان (ع) در کتاب خویش علاوه بر بیان علت تمام مشکلات مسلمین که همان علت سرگردانی است، سعی در مسکوت گذاشتن جزییات انحراف دیگر هم‌چون نقش علمای بی‌عمل در امت اسلام دارد تا بدین ترتیب اصول نوین روانشناسی تربیتی در کلامشان موج بزند و امت تحت تربیت، را ذره ذره به سمت اصلاح پیش برد.

نشانه‌های ظهور

(ادامه از شماره قبل)

۸- فزونی آرایش و پیرایش و شراب‌خواری:

در آخر زمان خسف و قِذْف و مسخی خواهد بود، هنگامی‌که رامش‌گران و آرایش‌گران پدید شوند و شراب حلال به شمار آید. در آخرالزمان قومی از امت من به بوزینه و خوک مسخ می‌شوند. عرض شد: یا رسول الله مسخ می‌شوند درحالی که به وحدانیت الله و رسالت شما شهادت می‌دهند؟! فرمودند: آری. عرض شد: آنان را چه شده یا رسول الله؟ فرمودند: آنان آلات لهو و لعب را برمی‌گیرند و شراب‌خواری می‌کنند پس بر لهو و لعب خود می‌مانند و صبح می‌کنند، درحالی‌که به بوزینه و خوک تبدیل شده‌اند.

۹- ارضای مردان با یکدیگر:

آن زمان که زنان به وسیله‌ی زنان دیگر، ارضاء می‌شوند و مردان با مردان ارضاء می‌شوند؛ در آن هنگام آنان را به باد سرخ بشارت ده که از سوی مشرق خروج می‌کند؛ پس برخی از آنان را مسخ و برخی‌ها خسف می‌گردند و آن به سبب تعدی و طغیان‌شان می‌باشد.

دنیا زوال نمی‌یابد تا آن هنگام که پدیده‌ی همجنس‌گرایی شیوع یابد و مردان با مردان لواط، و زنان در میان خود، مساحقه کنند.

کنز العمال، الفصل الثالث: في اشراط الساعة الصغرى: ج ۱۴، ص ۲۱۶



طبق مطالب قبل نتیجه می‌گیریم که مفهوم نظم بصری با نظم آن‌تروپی متفاوت است . نظم در مفهوم آن‌تروپی به دما ، حجم (در مورد گازها) ، حالت یک ماده یا سامانه ، و نوع و مقدار ماده بستگی دارد . و این عوامل تعیین‌کننده وجود نظم و میل آن به نظم یا بی‌نظمی می‌باشند ، مثلا نظم مایعات از جامدات ک‌هتر است و ... که مثال هایش در بالا آمد . در حالیکه نظم بصری عبارتست از وجود قانون ، ساختار، عملکرد و یا ارتباط درونی دقیقی بین اجزای سیستم مانند وجود نظم در اجزای ساعت یا اعضای بدن جانداران زنده و پس این سخن که چون در یک سیستم بسته به سمت افزایش آن‌تروپی (بی‌نظمی) می‌رویم پس جهان (که طبق فرضشان بسته در نظر می‌گیرند) به سمت بی‌نظمی می‌رود در دو حالت قابل قبول است :

۱: هر چند که کل سیستم به سمت بی‌نظمی می‌رود ولی بخش‌هایی از آن ممکن است به سمت نظم و کاهش آن‌تروپی برود .

۲: این گرایش به بی‌نظمی معارض وجود نظم ساختاری که ما در جهان و حیات زمینی می‌بینیم نیست .

زیرا برخی از خداناباوران با خلط کردن معنای نظم بصری (آنچه که در برهان نظم و ... استفاده می‌شود) و مفهوم نظم در آن‌تروپی سعی دارند به خیال خود برهان نظم را زیر سوال ببرن و نظم و قوانین حاکم بر طبیعت را نادیده بگیرن !!! که این حاصل فهم نادرست ایشان از آن‌تروپی می‌باشد .

پس قانون دوم ترمودینامیک با برهان نظم و وجود نظم ساختاریافته و هدفمند در جهان در تعارض نیست و وجود قوانین و نظم حاکم بر جهان دلالت بر ناظم و قانونگذار دارند و این برهان نه تنها با قانون دوم ترمودینامیک در تعارض نیست بلکه کاملا موافق با آن و دلیلی بر وجود نیرو و محرکی غیبی می‌باشد و نظامی که در حیات و در جهان و در حیات زمینی می‌بینیم ابطال‌کننده این جمله پوچ و بی‌اساس خداناباوران می‌باشد که می‌گویند :

«طبق قانون دوم ترمودینامیک حرکت جهان به سمت زوال و فروپاشی است ، مگر نیروی بیرونی مانع آن شود (که نشده). پس یا خدا وجود ندارد یا بدون هیچ دخالتی ناظر فروپاشی جهان نشسته .»

و این در حالیکست که جهان مطلقا به سمت فروپاشی نمی‌رود و نیرویی سبب پیدایش حیات و ک‌هکشان‌ها شده است .

که در این مورد احمد الحسن می‌نویسند :

نگرشی بر واقعه ولیعهدی امام رضا(ع)

همه‌ی شیعیان با جزئیات تاریخی ماجرای ولایت‌عهدی امام رضا (ع) آشنایی داشته ولی این بار می‌خواهیم از منظری دیگر به این واقعه بنگریم؛ منظری که سید احمدالحسن (ع) پیش روی ما قرار داده‌اند. بیان سید احمدالحسن (ع) در مورد این واقعه نگرشی جدید به ما خواهد داد.

نظر سید احمدالحسن (ع) درباره‌ی ولایت‌عهدی امام رضا (ع)

سید احمدالحسن (ع) در کتاب فتنه‌ی گوساله جلد اول، به بیان فتنه‌ی سامری‌های زمان در طول تاریخ پرداخته و شرح حال مردمی را بیان کردند که در بین سامری‌ها و طاغوت‌های زمان گرفتار آمده‌اند، و به عبرت گرفتن از ایشان دعوت می‌کنند. ایشان در ادامه‌ی سرگذشت امت پیامبر (ص) در صفحه ۱۳۷ بیان می‌کنند:

«در پایان ناگزیر دو واقعه‌ی مهمی که در زندگی اوصیای پیامبر خاتم (اثمه دوازده گانه) رخ داده است را بررسی می‌نماییم؛ چرا که با این میحث در ارتباط می‌باشد: اول- صلح امام حسن (ع)، دوم- ولایت‌عهدی امام رضا (ع)».همین‌جا باید دقت شود که سید (ع) ولایت‌عهدی امام رضا (ع) را از جهت طرح بحث در این کتاب، شبیه به واقعه‌ی صلح امام حسن (ع) می‌دانند، یعنی همان قدر تلخ ...».

در صفحه ۱۳۸ آمده است: «موضوع دوم مسأله‌ی ولایت‌عهدی است که امام رضا (ع) پس از اینکه مأمون عباسی او را به آن کار وادار نمود؛ پذیرفت. این ولایت‌عهدی همانند وزارت یوسف در حکومت مصر می‌باشد که آن هم از سر اجبار بود، هر چند برای عموم مردم فایده‌هایی نیز در بر داشت. بنابراین ولایت‌عهدی امام رضا (ع) فتنه و امتحانی برای مؤمنان بود همان‌طور که خداوند سبحان بنی‌اسرائیل را امتحان نمود، آنگاه که مقرر فرمود، موسی (ع) در قصر فرعون طغیانگر- که لعنت خدا بر او باد- پرورش یابد و زندگی کند. این مسأله نیز شبیه همان موضوع می‌باشد. (أَحْسَبُ الْإِنْسَ أَنْ يُنْزَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿۳۰﴾ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ). «آیا مردم پنداشته‌اند، چون گویند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آزموده نمی‌گردند؟ به یقین کسانی را که پیش از آن‌ها بودند، آزمودیم، تا خداوند کسانی را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را معلوم بدارد». (آیات ۲ و ۳ سوره‌ی عنکبوت). در نهایت کار به جایی رسید که مأمون امام رضا (ع) را مسموم نمود؛ پس از آنکه دریافت قادر به کنترل و محدود کردن عملکرد امام رضا (ع) نمی‌باشد؛ هرچند آن حضرت در قصر او و در اختیار وی بود» (فتنه‌ی گوساله، ج ۱).

و در ادامه چنین نتیجه‌گیری می‌کنند:

«این‌چنین زندگانی اثمه -اوصیای اثمه‌ی خاتم- جلوه‌ای از زندگانی انبیای پیشین بر این زمین بوده است؛ همگی «در میان طاغوت مسلطی که خون‌های مقدسشان را مباح می‌شمردند» و «پیروانش یا علمای بدکار بی‌عملی که به او تکیه می‌کردند،» و «امتی که آنها را تنها گذاردند» و پرستش گوساله و پیروی از سامری را اختیار کرده بودند -مگر عده‌ی کمی که به عهد خداوند وفا کردند- گرفتار بودند» (فتنه‌ی گوساله، ج ۱، ص ۱۳۹).

با توجه به این کلام، سؤالاتی مطرح می‌شود:

- امتحان مؤمنان در زمان امام رضا (ع) و موقعی که به ولایت‌عهدی انتخاب شدند، چه بود؟

- سامری و علمای بدکار بی‌عمل زمان امام رضا (ع) چه کسانی بودند؟

ما می‌دانیم که هستی نه در گذشته و نه در حال حاضر به سمت فروپاشی کامل حرکت نمی‌کند . ضمناً از طریق رصد یکی از انواع ابرنواخترها ، تابش پس زمینه‌ی کیهانی و اثر دوپلر به لحاظ علمی ثابت شده که جهان مسطح است و به سرعت در حال انبساط بوده و تا مدتهای مدیدی نیز این وضعیت ادامه خواهد داشت . هنگام پرداختن به انرژی تاریک به این موضوع خواهیم پرداخت .

فکر می‌کنم آنچه در خصوص آن‌تروپی و قانون دوم ترمودینامیک بیان داشتیم ، برای برطرف ساختن اشکال ساده‌ی پیشین کافی باشد . اکنون برای ساده سازی مطلب ، آن‌تروپی را رها می‌کنیم و به نتیجه‌ای که به آن رسیده‌اند و به آن نیز سخت معتقد شده‌اند می‌پردازیم ؛ اینکه آنها می‌گویند هستی در گذشته و حال به سمت زوال و نابودی و فروپاشی حرکت می‌کند . این نتیجه گیری آنها نه تنها درست نیست بلکه طبق مشاهدات و رصد دقیق کیهان که صحت یافته‌های آن نیز به اثبات رسیده است موضوع کاملاً برعکس می‌باشد . با توجه به اثر دوپلر ، تابش پس زمینه‌ی کیهانی و رصد ابرنواخترها جملگی حاکی از آن است که ک‌هکشان‌ها به سرعت در حال دور شدن از یکدیگر هستند و جهان مادی که ما در آن زندگی می‌کنیم ، در گذشته و حال رو به رشد ، انبساط و ازدیاد بوده است . حتی ک‌هکشانی که در آن زندگی می‌کنیم یعنی ک‌هکشان راه شیری نیز همچون گذشته دارای ابرهای گازی و غبار می‌باشد و به همین دلیل ستارگان جدیدی در آن متولد می‌شود و تا آینده‌های بسیار دور نیز تولد ستارگان ادامه خواهد یافت . این یک واقعیت علمی ثابت شده و غیر قابل تردید است که برای نقض آنچه کورانی در کتاب خود آورده ، کفایت می‌کند . این مطلب را نیز اضافه می‌کنم که جهان بر اساس مدل استاندارد یا تئوری انفجار بزرگ ، در آغاز دور شدن ک‌هکشان‌ها از یکدیگر و سرد شدن هستی در طول زمان، هستی از یک تکینگی یا یک رویداد کوانتومی آغاز شده است . سپس انفجاری رخ داد و ماده آرام آرام شکل گرفت . اکنون هستی در حال انبساط و افزایش است و مرحله‌ی جوانی خود را می‌گذراند و بر اساس محاسبات متقن علمی که از رصدهای دقیق سرچشمه گرفته است ، نه در گذشته و نه در حال به سمت نابودی و فروپاشی حرکت نمی‌کرده و نمی‌کند ؛ بلکه با سرعت در حال گسترش است .

حتی اگر فرض کنیم که جهان مسطح نیست بلکه مانند سطح یک توپ دارای انحنا باشد و در پایان نیز به انقباض و فروپاشی برسد ، این مطلب از نظر علمی تا زمانی که هستی به حداکثر انبساط نرسیده باشد و سپس به سمت انقباض و متلاشی شدن روی نیارد ، صحیح نخواهد بود ؛ یعنی تا هنگامی که انرژی که جهان را به سمت انبساط سوق می‌دهد یا همان انرژی مثبت جهان ، دیگر نتواند در برابر جاذبه‌ی ماده مقاومت کند . جهان تاکنون به حداکثر انبساط ممکن نرسیده است، بلکه هم چنان به سرعت در حال گسترش می‌باشد .

- و امت چگونه ایشان (ع) را تنها گذاشتند؟

اول اینکه در دوره‌ی آشوب و شورش‌های بعد از کشته شدن مأمون بسیاری از علویان سراغ افرادی غیر از امام و بعضاً از نزدیکان ایشان، رفتند و به ایشان پیشنهاد رهبری قیام‌ها و شورش‌هایشان را دادند، گویا مسأله‌ی حکومت در میان خاندان بنی‌هاشم مسأله‌ی حکومت موروثی است نه وصیت به جانشینی که خدا آن را خواسته است! همان‌طور که در روایت داریم که امام صادق (ع) فرمود: «آیا می‌پندارید کسی از ما بر شخصی که بخواهد وصیت می‌کند؟ خیر به خدا قسم، آن عهدی از خداوند متعال و رسولش صلی الله علیه و آله است برای مردی تا مردی دیگر؛ تا اینکه امر به صاحبش برسد» (الکافی ج۱، ص۳۰۷). وقتی مأمون به امام پیشنهاد خلافت داد، امام فرمودند: «اگر این خلافت از آن توست و خداوند آن را برای تو قرار داده است در این صورت جایز نیست لباسی را که خداوند آن را بر اندام تو پوشانیده از تن در آری و به دیگران بپوشانی و اگر خلافت از آن تو نیست پس روا نباشد که تو چیزی را به من قرار دهی که از آن تو نیست» (علل الشرایع جلد۱). می‌توان به علویانی که در آن زمان به امامت فردی دیگر دست به شورش زدند، همین بیان امام رضا (ع) را گفت، که بعد از شورش و در صورت پیروزی می‌خواهند با حکومت به دست آمده چه کنند؟ برخی که حکومت را در دست خود نگه داشتند مانند حکومت یمن که تا پایان خلافت مأمون نیز در دست علویان و برادر امام، ابراهیم ابن موسی بن جعفر (ع) بوده است.

و با اینکه حکومت به دست آمده را به امام تقدیم می‌کنند؟ اگر آری، چرا از ابتدا ایشان را همراهی نکردند و به رای ایشان عمل نکردند و اگر خیر، پس ولایت را از آن چه کسانی می‌دانند؟ در عمل و در واقع بین مأمون و این علویان تفاوتی وجود ندارد، زیرا همه حاکمیت را از آن غیر خدا می‌دانند و شاید تفاوت علویان با مأمون در این باشد که حکومت را از آن بنی‌هاشم می‌دانند که در این صورت مصداق این حدیث خواهند شد: عبد الله بن اَبی یعفور گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: مردی ولایت شما را قبول دارد و از دشمن شما بی‌زاری می‌جوید و حلال شما را حلال می‌داند و حرام شما را حرام می‌داند و می‌پندارد که امر در میان شما خاندان است و از میان شما به سوی دیگران خارج نشده جز اینکه می‌گوید: آنان در آنچه بین خودشان است اختلاف دارند و با وجود اینکه خود امامان پیشوا هستند هر گاه خود بر کسی متفق القول شدند و گفتند: این است، ما نیز می‌گوئیم همان امام است، آن حضرت فرمود: اگر او بر این اعتقاد بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است» (غیبت نعمانی، باب هفتم حدیث ۱۶). علت مرگ این فرد بر جاهلیت این است که فکر می‌کند، خلیفه‌ی الهی را کسی جز خدا نصب می‌کند و نضی بر آن وجود ندارد. و این امتحان اول علویان.

اما امتحان بعدی علویان در کجا بود؟ در حدیث نورانی سلسلهٔ الذهب می‌بینیم که امام رضا (ع) در میان انبوهی از شیعیان مشتاق و حافظان حدیث و محدثان فرمودند: «کلمه لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی، و من دخل حصنی امن من عذابی». شیخ صدوق در امالی بیان می‌کند وقتی مرکب امام حرکت کرد، امام سر از هودج بیرون آورده و می‌فرمایند: «بشروطها و شروطها و انا من شروطها» (امالی شیخ صدوق، مجلس ۴۱، حدیث ۸).

و اما نکته‌ی دیگر، گفته شده است شهر نیشابور در آن روزگار از شهرهای آباد و پر جمعیت و مرکز علم و فرهنگ بوده و بسیاری از علما و محدثین و روات و فقها در آن شهر تمرکز یافته بودند و بدین جهت عده کثیری متجاوز از صد هزار نفر به تماشا و استقبال حضرت رضا (ع) بیرون آمده بودند. این جمعیت کثیر از مردم دنبال این هستند که حدیثی را خود

بنابراین سخن آنها مبنی بر اینکه با توجه به قانون دوم ترمودینامیک ، هستی در گذشته و حال به سمت زوال و فروپاشی پیش می‌رود از لحاظ علمی فاقد دقت و اعتبار می‌باشد و با واقعیت‌های ناشی از مشاهدات نجومی و محاسبات علمی ریاضی همخوانی ندارد . اثر دوپلر و تابش پس زمینه‌ای نشان می‌دهند که در حال حاضر جهان به سمت نابودی حرکت نمی‌کند و نیز هستی در ابتدا پیچیده و مرکب نبوده که بعداً به نقصان و زوال دچار شود ، بلکه برعکس ، جهان در ابتدا بسیط (ساده) بوده و سپس به سمت افزایش و ترکیب و پیچیدگی حرکت کرده و تا کنون نیز مسیر آن همین بوده است.

... ادامه دارد



از زبان امام رضا (ع) بشنوند یا ایشان را از نزدیک ببینند یا خود راوی حدیث ایشان باشند (آماده بودن قلمدان‌ها برای نگارش حدیث). ولی میان این خواسته‌های مردم، این امام است که به صورت پنهان در مرکبی به قتلگاه خویش می‌روند و مردم هم همه با حالی خوش، ایشان را بدرقه می‌کنند و امام در میان صد هزار نفر از علویان تنهاست به طوری که ادامه‌ی حدیث را به آرامی و هنگام حرکت مرکب بیان می‌کنند؛ بشرطها و شروطها و انا من شروطها... و مردم پس از شنیدن حدیث خوشحالند که چنین حدیثی را دریافته‌اند در صورتی که شرط ورود به حصن را فراموش می‌کنند و امام را می‌برند به اجبار و اکراه... مأموران مأمون که با برنامه‌ریزی قبلی امام را از شهرهای شیعه‌نشین عبور نداده بودند ولی ناگزیر از گذر از نیشابور شدند، ولی علویان این فرصت را از دست دادند؛ اگر این جمعیت خود امام را می‌خواستند خداوند سرنوشت این قوم را طوری دیگر رقم می‌زد طبق وعده‌ی خود خداوند سبحان و تعالی: (ما یغیر بقوم حتی یغیروا بأنفسهم...) اما افسوس که اکثر افرادی که خود را شیعه می‌نامند از این امتحان سرشکسته می‌شوند و شاید به همین دلیل بود که گروهی از علویان که به دیدار امام می‌آیند چند روزی منتظر می‌مانند تا نهایتاً امام به ایشان اجازه‌ی دیدار می‌دهند و بیان می‌کنند که علت تأخیر در پذیرش ایشان به این دلیل بوده که خود را شیعه نامیدند، و امام (ع) به ایشان فرمود: «شما محب ما هستید نه شیعه ما؛ شیعه آن کسی است که به فرمان‌ها و دستورهای ما گوش دهد و عمل کند» (بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۶۲).

و این‌گونه است که علاوه بر عامه‌ی مردم، علما و محدثینی که بین مردم و در نیشابور هستند به جای درایت حدیث، صرفاً حدیث امام را روایت می‌کنند و در جرگه‌ی علمای بی‌عمل قرار می‌گیرند.

علاوه بر این می‌دانیم که همگان شخصیت مأمون را نه فقط یک حاکم، بلکه به عنوان یک عالم قبول داشتند؛ و می‌بینیم که مأمون خود از امام استفاده‌های بسیاری می‌کند چه در بحث طب و چه در بحث علوم حدیث و تفسیر و مناظره با علمای ادیان دیگر. به علاوه، مأمون خود طاغوت زمان خود نیز بود که بر امام مسلط بود که خون ایشان را نهایتاً مباح دانست و با فریب مردم به عنوان شخصی که به امام احترام می‌گذارد باعث این شد که مردم فکر کنند ولایت‌عهدی چیز خوبی برای امام بوده و ایشان را تنها بگذارند.

بعد از ولایت‌عهدی مأمون به نام امام سکه ضرب می‌کند، با اینکه امام از قبل مسمی به نام رضا (ع) بود، در متن ولایت‌عهدی چنین اظهار داشته که خود ایشان را رضا (ع) نامیده است و طوری وانمود کرد که امام (ع) بیمار شده و ایشان نگران بیماری امام هست و وجودی که ایشان را در مسیر بازگشت از مرو به بغداد به مشورت خود امام رضا (ع)، در حصر خانگی نگاه داشته بود) و بعد از شهادت امام نیز سربرهنه و پابرهنه پیشاپیش پیکر امام در تشییع ایشان حضور داشت و امام (ع) را بعد از برداشتن لحد قبر هارون، در کنار قبر پدرش دفن می‌کند.

و این‌چنین امام مظلومانه به شهادت می‌رسد بدون اینکه کسی متوجه شود که عامل آن مأمون بوده است به طوری که برخی نقل قول‌ها در تاریخ هست که ایشان به مسومیت (غیرعمدی) یا دلایلی واهی چون زیاده‌روی در خوردن انگور (با وجود داشتن کتاب طب الرضا) از دنیا رفتند؛ و نیز اگر قتل ایشان توسط مأمون محرز می‌شد، حتما حرکت‌هایی از جانب علویان در اعتراض به این ترور دیده می‌شد؛ ولی این‌گونه نشد ...

و شاید به همین دلایل هست که سید احمدالحسن (ع) ولایت‌عهدی امام رضا (ع) را از جهت امتحان شیعیان و پیروان و علمای بدکردار معاصر با ایشان و تنهایی امام در میان امت خود، مشابه دوران امام حسن (ع) می‌دانند و آن را امتحانی برای پیروان می‌دانند.

